

بغداد بوعده امروز و فردا ابلجیان را نگاه میداشتند و او باش و عوام الناس را از هر گوشه بیرون میکشیدند باشد که احادیث زور را مسلسل کنند و شهود مفتربان مجمل، چون از این صنف مصنّفی نیافتند دو سه عرب را که با اتفاق شنگگان و امرای مغول با اسم پیسکی یکی از مشایخ عرب و امرای عرب بهر وقت فرستاده بودیم حاضر آوردند تا بنخویف و ترغیب این جماعت را مصدق اکاذیب خود کند، و حقیقت حال آن بود که در اول این سال [سنه ۶۸۰] بموت بندق دار^(۱) مخالفت میان امرای مصری ظاهر شد بود سُنقر اشقر با جمعی دیگر از امراء اترک بجمعی بیک سو زده و عیسی بن مهنّا امیر اعراب شام و بیروت با او متفق گردیده و آلفی^(۲) که امروز بر آن دیار مساط است در دمشق مستعد کارزار او شد، در اثناء این خبر رسید که بیک فوج از اترک بجمعی که موج لشکر مصری ایشانرا بساحل فرات انداخته بود بقرب خانه و حدیثه رسیده اند بر سیل احتیاط و استکشاف از بواطن نیات ایشان که پیوسته بمکر و خدیعت بر امور بزرگ اقدام نموده بودند رسولی فرستاده بودیم و سُنقر اشقر و امیر عیسی را با یلی و متابعت بندگی حضرت ترغیب نموده چون انهمزام ایشان از پیش آلفی مقارن وصول رسول ما اتفاق افتاده بود بغایت مبنهج و شاد شدند و امیر عیسی در صحبت رسول برادر خویش را ببغداد فرستاد او را با ثقات و معتمدان ببندگی حضرت ایلخانی فرستادیم در حق سُنقر اشقر و برادر عیسی نواخت بسیار فرمود و خلع و زر حواله بر بغداد نمود و بدین سعی و اجتهاد این بنه دولت را

(۱) یعنی الملك الظاهر بایسرس، رجوع کید بص فتح حاشیه ۲،

(۲) یعنی الملك المنصور سيف الدين فلاوون الصالحی المعروف بالآلفی از سلاطین مصر معروف بمهالک بجریه، و چون در ابتدای امر امیر علاء الدین آسنفر او را هزار دینار خریدند بود لهذا معروف بالآلفی شد، مدت سلطنتش از رجب سنه ۶۷۸ - ذی القعدة ۶۸۹ بازده سال و چیزی بود (نهاية الأرب للتویری ج ۲۹ ورق ۱۰۵ -

نیز بنحسین و انعام مخصوص گردانید^(۱)، مقصود آنست که جماعتی را که بر سیل رسالت با اتفاق شخنگان و امراء لشکر نزدیک آن جماعت فرستاده بودیم حتی تلامذه و رکابداران ایشانرا حاضر کردند و سعیا کردند تا ایشانرا با خود همدستان سازند قضیت معکوس گردید و ایشان بر ضد این احوال شهادت دادند و اکثر ایشان بابتدا جماعت اعادی را فریفته و از ایشان بسیار دم و زر ستندند و بالأخره از میانه بدر رفتند^(۲)،
 فی الجمله چون هلال ذی الحجّه نمودار گشت^(۳) بر عقب ثواب الخانی مصاحب ایلچیان مذکور بحضرت عالیه^(۴) روان گردیدیم تا چون روز چهار شنبه بیستم ذی الحجّه سنه ثمانین و ستماب از عقبه اسداباد در گذشتیم جمعی از خواص حضرت رسیدند و تقریر کردند که دوشنبه شب حضرت ایلخان بعد از وقوف بر تزویر حساد بموجب عرض حال که خواص در هنگام خلوت گویند سیورغامیشی فرموده است و بخشایش و بستگان قبود جفای زمانه را گشایش^(۵)، پیش از وصول بسور همدان ایلچیانرا دیدیم بنعجیل تمام بهر جانب حرکت میکردند و کسی را از باطن کار خبری نه تا بهمدان رسیدیم طامه کبری واقع شده بود^(۶) و خلاصی چون رمه گوسفند در بیابان ضایع مانده، جماعت امرا در صحبت خوانین و پادشاهزادگان بعد از دو روز از واقعه ناگهان روان شدند تا بیک میعاد بمرآغه مجتمع گردند، بعضی از امرا بتحریرض جماعت و شاة فکری دیگر سگالیدند و گفتند تخلیه فلانی بعد از جلوس سلطانی خانی از احتیاط

(۱) رساله مذکوره، ورق ۷۶، (۲) ایضاً، ورق ۷۶، - از این موضع تا ورق ۲۷۷ از رساله مذکوره يك جمله معترضه طولی است در مناظره دل و عقل و صبر که چون بکلی از سوق حکایت خارج است آنرا بنامه حذف کردم،
 (۳) ایضاً، ورق ۲۷۷، (۴) یعنی اردوی ایاقا خان که آنوقت در همدان بود،
 (۵) رساله مذکوره، ورق ۲۸۸،
 (۶) یعنی ایاقا خان وفات کرده بود در همدان در ۲۰ ذی الحجّه سنه ۷۸۰ (جامع التواریخ نسخه کتابخانه ملی پاریس، Suppl. pers. 209، ورق ۲۱۴)،

و حزم بعید است بدین سبب از راه بهمدان باز گشتند و از نوجه در صحبت باردو منع کردند تا هم در آن مقام جنت وحدت گشتم و هزانوی غربت^(۱)،

و چون عزیزان و برادران دینی و اگر گویم اکثر فرقه اسلامیان در اقطار رعوتی داشته باشد حلقه دعا بدست اُدْعُونی گرفته بودند و گوش بر انجامز وعده آسْتَجِبْ لَكُمْ ناگاه ضربه فُنْحَتْ أَبَوَاهَا غلغله در عالم افکند و مبشران رسل در رسیدند^(۲) و مزده جلوس سلطان سلاطین عالم خان بن خان بنی آدم سلطان احمد^(۳) و فرمان خلاصی این بنده بیاوردند و صورت

(۱) رساله مذکوره، ورق ۲۹۸، (۲) ایضاً، ورق ۳۰۸

(۳) وی پسر هفتم هولاکو و برادر اباقاست و از ۲۶ محرم سنه ۶۸۱ الی ۲۶ جمادی الأولى سنه ۶۸۲ سلطنت نمود، نام اصلی این پادشاه نکودار است و معروف است سلطان احمد، - اما ضبط نکودار، این کلمه را در بسیاری از کتب تواریخ بخصوص تواریخ فارسی نکودار با تون نوشته اند ولی ظاهراً صواب نکودار با تا، منشاء فوقانیه باشد و قرینه بر صحت این ضبط آن است که هیون (Hayton) نامی از شاهزادگان ارمنستان که معاصر اباقا و پادشاهان بعد از او بوده و در ملازمت غازان خان موزینه و در لشکر او خدمت کرده و در غالب جنگهای او حاضر بوده است در حدود سنه ۷۰۵ هجری کتابی در جغرافی و تاریخ ممالک مشرق عموماً و مملکت مغول خصوصاً تألیف نموده است موسوم به «گلر تواریخ زمین مشرق» (Le Fleur des histoires de la Terre d'Orient) و اصل این کتاب را مؤلف بزبان فرانسه املا کرده است سپس این امالی او بزبان لاتین ترجمه شده است، و متن فرانسوی و ترجمه لاتینی این کتاب مکرر در اروپا بطبع رسیده است، باری مقصود این است که نام این پادشاه در این کتاب مکرر نکودار Tangodar مسطوراست با نسخه بدفای Tangadar و Tanguedar و Tanogodar و Tagodar و Tagotar و Tangodor و Cangodar (رجوع کنید بکتاب مذکور طبع پاریس باعنام آکادمی ادبیات، ص ۱۸۵ : ۳۱۲، *Académie des Inscriptions, Historiens Arméniens, Tome II, pp. 185, 312, Paris, 1900.*) و چون در خطوط فرانسه و لاتین مانند خطوط عربی و فارسی حرف تا، بحرف نون تصحیف نمیشود و چون مؤلف مزبور خود معاصر این پادشاه بوده و نام او را از افواه رجال تلقی نموده و از روی صحیف و کتب نقل نکرده تا احتمال سهو و تصحیف در آن رود پس فریب بیفتن میشود که حرف اول نام این پادشاه تا،

حال آن بود که چون خاطر هایون از راه آنکه پیشتر بسمع مبارک صورت واقع رسیده بود و آنرا پسندیدند نداشته پس از آنکه تخت مملکت بمکان هایون او آراسته شد بر منوال تقد سلیمان هدهدرا بی عرض حالی و تذکیری یا استعمال تدبیری بحال این بند که بسته فیود عناء ایالی و خسته نیر چرخ لا ایالی است التفات نمود و ایلیچیان را باستحضار او روان فرمود، ایلیچیان بسرعت تمام از حد مراغه بهمدان رسیدند و فیود روحانی و جسمانی برداشتند^(۱) و روز شنبه پنجم صفر سنه احدى و ثمانین و ستیابیه در صحبت ایشان متوجه حضرت شدم و پنجم روز را بارمینییه باردوی اشرف پیوستیم و در خدمت اردوی هایون متوجه آلتاق^(۲) گردیدیم و

مثنای فوقانیه است نه نون، و قرینه دیگر آنکه در جلد ۲۵ از نهایه الأرب للتویری المتوفی سنه ۷۲۲ که خود معاصر این پادشاه بوده است نسخه کتابخانه ملی پاریس (Arabe 1577) ورق ۲۷۶-۲۹۸ که نسخه قدیم و معاصر یا قریب العصر با مصنف است در ضمن سوق تاریخ وی هفت مرتبه در کمال وضوح و روشنی نام او را نوکدار با تاء مثنای فوقانیه نوشته است، و همچنین در جلد ۲۲ از کتاب مسالك الأبخار فی اخبار ملوک الأمصار لشهاب الذین احمد بن یحیی بن فضل الله الذمشی المتوفی سنه ۷۴۹ نسخه کتابخانه مزبوره (Arabe 2328) ورق ۱۲۱۵ که آن نیز نسخه قدیم و ظاهراً معاصر مصنف است نام او را در کل وضوح نکدار با تاء مثنای فوقانیه نوشته است، - اما سبب تسمیه او یا احمد در آن نیز قول مؤرخین مختلف است، در تاریخ و صاف (طبع ۱۰۵۰) ص ۱۰۵ گوید «قرار نهادند که از برادران نکودار (صحیح - نکودار) خان گردد و سبب آنکه فلاحه اسلام را منقلد بود او را سلطان احمد گنند»، و قریب بهین مضمون است جامع التواریخ و مسالك الأبخار، و این تقری بردی در المهل الصافی نسخه کتابخانه ملی پاریس ج ۱ (Arabe 2008) ورق ۱۴۴ گوید «کان اسمہ اولاً نوکدار (صحیح - نوکدار) و سبب تسمیه احمد هو ان القراء الأحمديه دخلوا به النار بین یدی عولاکو نومه لم وسمیاه احمد»،^(۱) رساله مذکوره، ورق ۲۱۸،

^(۲) درست معلوم نند که الاطالق، آلتاق، الاتاق، الاناغ، آلتاق، اله داغ، - بر حسب اختلاف تعبیر مؤرخین) که بیلاقی پادشاهان مغول ایران بوده علی التبعیق در چه نقطه واقع بوده است همینقدر از قرائن معلوم است که الاتاق شهری یا مرغزاری بوده است در شمال آذربایجان و جنوب قفاز و شرق ارمنستان حالیه، و اگر کسی در جامع التواریخ ششمن دقیق نماید شاید بتواند موقع تعقیق این مقام را تعیین کند،

در آنجا قوریلتای بزرگ منعقد گردید^(۱) و ملوک اقطار و شاهزادگان و امرا از جمیع نواحی در آن مقام مجتمع شدند و مدت نه شبانه روز بسور و سرور اشتغال داشتند^(۲) پس از فراغت از جشنها بتدبیر امور عظام شروع فرمود و پادشاهزادگان را باطراف ممالک نامزد نمود و ولایه و عمال بهر قطری از اقطار تعیین کرد^(۳)، و چون برادر امیر اطلال الله بقاءه بیزیت عوالم خسرانی از افران ممتاز بود بلادی را که در تصرف او بود چون خراسان و مازندران و عراق و آران و آذربایجان مفرد بر او مقرر داشت و روم را بمشارکت سلاطین [سلجوقی]، و دیار بکر و موصل و اربل را بفرزند [وی] هرون داد، و کار بغداد بعد از نظام بحسب توانمتر اخبار ۱۰ بی رونق مانده بود و خرابی باعمال راه یافته ابلخان بی آنکه از جانب ما هر دو برادر التماسی رود با از ارکان دولت کسی تذکری کند بکرات از ابتدای وقت تا در روزهای جشن و جلوس مبارک بر زبان میراند که معامله آن طرف مهمل است فلان بند را^(۴) زودتر باز باید گردانید تا استدراک احوال کند درین حال نیز نواختن بسیار مبذول داشت و ۱۰ آن مصالح را تفویض و بتوجه او^(۵) بتعمیل اشارت راند و بانواع خلعتها از چتر و سلاح خاص و غیر آن مشرف گردانید^(۶)،

در اثناء این حالات حدیث اتلاف مالی که [مجد الملک و اعوان وی از علاء الدین] گرفته بودند و خود تصرف نموده و بمنزله نرسانیده بموقف عرض ابلخانی تقریر افتاد بعاجل الحال برد اموال برلیغ نفاذ یافت^(۷) و فرمان شد تا امرای بزرگ [سونجاق و اوروق]^(۸) بارغوی آن بدارند^(۹)

(۱) رساله مذکوره، ورق ۴۱۵، (۲) ایضاً، ورق ۴۲۵،

(۳) ایضاً، ورق ۴۴۵، (۴) یعنی عظام ملک مصنف کتاب را،

(۵) همینطور است در رساله مذکوره ورق ۴۵۸ بلفظ غایب و مقصود خود مصنف

است، (۶) ایضاً، ورق ۴۵۸، (۷) ایضاً، ورق ۴۶۵،

(۸) جامع التواریخ نسخه کتابخانه ملی پاریس (Suppl. pers. 209) ورق ۴۱۶،

(۹) در جامع التواریخ کیفیت مغضوب شدن مجد الملک را اینطور تقریر میکند: -

بجس آن جماعت اشارت کردند و بر امنه و اقمه آن اشیا ختم نهادند و شروع در بحث و تفتیش نمودند و بعد از آن بدو سه روز خیمه نصب کردند و مسروقات قاشات از جواهر و ثياب و ذهبیات و فضیبات بدان خیمه نقل نمودند، چون بحضور ایلخان از کیفیت اصل آن پرسیدند زبان آن شقی [یعنی مجد الملک] را قوت حرکت جواب نماند و مجال انکار نداشت چون اعتراف خصم شاهد کار گشت ایلخان سیورغامبشی فرمود و برد قاشات اشارت کرد عرضه افتاد که هر چه یافته‌ام از اول تا آخر همه از مبارز و صدقات ایلخانی بوده است و آنچه اکنون حاصل شد هم از زمین فر دولت روز افزون است و در این قوریلتهای هابون برسم نثار نمکینی نبود این قدر هر چند پر زشت و خوار است خزانه داران بر بندگان دیگر تفریق کنند^(۱) [و اشارت کرد تا تمامت را تاراج دادند]^(۲)،

«[سلطان احمد] ایلچیان بپهدان فرستاد تا صاحب علاء الدین که محبوس بود و مجد الملک را حاضر گردانیدند و مرتبی مجد الملک پیش احمد پسوبوقا پسر الباجو آقا بود و همان وحشت قدیم با خواجه شمس الدین آغاز نهاد و نزدیک بود که دیگر بار اشراف مالک بوی حواله رود صاحب شمس الدین بامرینی خاتون [زوجه سلطان احمد] انجا نمود و بنریست او بر فرار سابق معتبر تمام شد و جمعی را برانگیخت تا غنر مجد الملک میگردند و از وی براست و دروغ نقلها میگردند مجد الملک در اثناء آن حال بخدمت شهزاده ارغون پیغام فرستاد که من ایلچو [یعنی غلام و بنک] توام و صاحب دیوان پدرت را زهر داد و بکشت و چون میدانند که من بر آن حال وفوف یافته‌ام قصد جان من میکند اگر حادثه افتد شاهزاده واقف باشد که بدین سبب است، برادرزاده مجد الملک سعد الدین لقب بر آن حال مطلع بود و در آنروزها بواسطه آنکه مجد الملک او را از خزانه داری خود جهت ظهور خیانتی معزول گردانید بود رغبت در هر گوشه میگردد طایفه اصحاب صاحب او را بفریبند و بخدمت صاحب بردند او را باسنیفا عراق و عهده داد و فی الحال دلداریها کرد تا پیامد و تفریر کرد که مجد الملک را دل با شاهزاده ارغون یکی است و ایلچی بپندگی او فرستاد... فرمان شد تا امرای بزرگ سونجاق و اوروق بارغوسه مجد الملک پیرسند آخ» (جامع التواریخ ایضاً)، ورق ۴۱۶.

(۲) جامع التواریخ، ایضاً،

(۱) رساله مذکوره، ورق ۴۷،

چون امرا از این کار فارغ شدند آذراج^(۱) تعاوید و رقی را که در میان اقمشه در کیسه کمر او یافته بودند بعضی از آن بر کاغذ بخطوط زرد و سرخ و بعضی بر پوست پیشانی شیر نوشته بلغت عبری و غیر آن و بتزدیک مغول آن شیوه بغایت هایل باشد و ای بسا خلق که بامثال چنین امور هلاک شدند آن حال را در بحث انداختند چون مجال عذر بر او تنگ شد بختیان^(۲) موسی (ظ-توبی^(۳)) و جماعت قامان^(۴) اشارت کردند تا هر تعوید و رقیه که یافته بودند در آب آغاشند آنکه آب آن بیفشدند تا عصاره آنرا در آشامد تا شتر سحر باو لاحق گردد از شرب آن امتناع نمود آن امتناع خود دفع شتر او را دوائی نافع بود و بی تدبیر ۱۰ خصمان تقدیری موافق و ناجع و بدان سبب بتزدیک مغولان محقق شد که سحر بوده است چون حدیث سحر بر او درست شد فرمان شد که او را بخصمان سپارند تا او را بیاسا رسانند^(۵)،

چون خیر تسلیم او در میان لشکر مستفیض شد افواج مغول از کبار و صفار و اقوام دیگر از چند فرسنگ قوم قوم میرسیدند دم بدم متعاقب ۱۵ بر سان نشنه باب و بیمار بر عاقبت بخون او نشنه با هر یک نیغی افراخته و آذری افروخته، از روی مجاملت و مدارائی که پیوسته بر طبیعت غالب بود عزم جرم کرده بودم که جرم او را بجاوز مکافات کم نفس اماره دل را گفت معلوم است که عموم خلابی این اقلیم را از وجود ابن شریر چه مایه ضرر و فساد است توقف و فکر چندین در کار او نه در ۲۰ خور است از یاران مشفق بشنو و فرصت از دست مه و بزاری و عجز او فریخته مباش او هان است که در زمان گذشته در غرقاب هلاکت

(۱) جمع دُرَج، (۲) بَغْضَى بلغت مغولی یعنی کدیش و رئیس مذهبی بت پرستان یعنی پروان بودا است ارجوع کید بجاشیه مفصل کاترمر بر جامع التواریخ طبع خود او ص ۱۸۴-۱۹۹)، (۳) رجوع کید بص ۱۰ و ۴۴ از جهانگشای متن مطبوع حاضر، (۴) رجوع کید بص ۴۲ از جهانگشای متن حاضر، (۵) رساله مذکوره، ورق ۲۷۵،

افتاده بود بهمین عجز و جزع نمودن نو و برادرت بر او رحم آوردید و او را خلاص دادید و امروز از آن تاریخ بیست و اند سال است تا مشمول انعام و شفتت شما بوده است و بمقدار خدشه شوکی از شما آزاری ندید و مکافات این بود که مشاهده افتاد و کرد آنچه کرد جز فساد از او چه توقع توان داشت ع، مَنْ جَرَّبَ الْجُرْبَ حَلَّتْ بِهِ الدَّامَةُ^(۱)، این معنی بادل نهانی میگفت و بزرگان مشفق نیز از تکرار امثال این نصایح که گفته بودند و در دل اثر نکرده بخشم یکسو نشسته و بیگانگان نیز نیر ملام روان کرده و غلبه بسیار از مغول و طوایف مختلف منتظر آنکه بکدام دم از دم او دوی غصه سازند بلکه برادران و خویشان او از این تراخی که می افتاد متشوش بودند و میگفتند فی التَّائِخِرِ آفَاتٌ^(۲) و همچنان دل متردد بود و طبیعت اصلی بعفو و صفح او مایل و زبان خلابی بتعجیل در دفع شر او قایل، عاقبت کار چون شب از نیمه گذشت و منتظران غزا تعجیل می نمودند و اصحاب عزا یعنی خویشان او بیشتر از ایشان مبالغت میکردند دو سه مغول را در خرگاه فرستادند و گفتند ۱۰ حکم و فرمان چنان است که امشب این شخص را محافظت کنیم تا فردا باز سخن او پیرسد و چون با آن مغولان بهیچ وقت معرفتی اتفاق نیفتاده بود آن حدیث را همه حاضران باور داشتند و آنگاه در تویخ و خصوصیت بگشادند و انصاف آنکه در دل نیز سخن مؤثر آمد و بر تاخر آن ندامت روی نمود و دل نشانه نیر ملامت آمد، چون او را بیرون بردند ناگاه ۲۰ نعره مغولان و نکیر مسلمانان بر آمد هر کس که ایستاده بود از سوار و پیاده بر طعن و ضرب مبادرت می نمود چنانکه از مسابقت بقتل او چند کس را جراحت رسید و بر منوال عید که بر سر جزور خصوصیت باشد بر سر او منازعت بسیار نمودند و طوایف مختلف که در آن شب ۲۱ جمع آمده بودند تا صبح با نعره و صیاح بودند و اعضا و اعصاب

اورا بر آتش سوزان می‌نهادند و بریان کرده می‌خوردند^(۱) پس از آن اورا عضو عضو کرده بهر قطری از افطار عضوی از اعضای اورا فرستادند سر اورا ببغداد^(۲) و دست اورا بعراق و پای اورا بنارس^(۳) و شخصی زبان اورا بصد دینار از سر دار بخريد و بنبریز برد و یکی از اهل عصر این دو بیتی بگفت

روزی دو سه سر دفتر تزویر شدی • جوینده مال و ملک و نوفر شدی
اعضای تو هر یکی گرفت اقلیمی • فی الجمله بیک هفته جهانگیر شدی^(۴)

و چون وی در مقام الاطابق^(۵) هلاک گشت اعوان اورا از نصاری و غیرهم روزها بود تا ببغداد روان کرده بودند چون از دروازه بغداد در رفته اند انصار و مهاجران بغداد رحم ایشان کردند و بزخم کارد و شمشیر تمامت را بقتل رسانیدند و در بازار همه جمع کردند و آتشی افروختند و اعضای ایشان بسوختند^(۶)،

این بود خلاصه رساله مذکوره و آخرین واقعه که در این رساله اشاره بدان شده است قتل مجد الملک است که بنصریح جامع التواریخ^(۷) در روز چهارشنبه هشتم جمادی الاولی سنه احدی و ثمانین و ستمایه واقع شد و چون وفات علاء الدین در چهارم ذی الحجه همان سال بوده است پس معلوم میشود این رساله را علاء الدین قریب شش ماه قبل از وفات خود تألیف نموده است،

اما کیفیت و فوات مصنف چنان بود که پس از جلوس نکودار بن ۲۰ هولاکو معروف بسطان احمد مابین وی و برادر زاده اش ارغون بن اباقا بن هولاکو اختلافی سخت پدید آمد و ارغون را داعیه سلطنت در

(۱) ایضاً، ورق ۲۹۸، (۲) و صاف طبع پیشی ص ۱۰۹،

(۳) رساله مذکوره، ورق ۲۹۵، (۴) رجوع کنید بص نخ-تند،

(۵) رساله مذکوره، ورق ۴۰۸، (۶) نسخه کتابخانه ملی پاریس 209 Suppl. pers. در

دماغ پیدا شد و چون شمس الدین جوینی و برادرش علاء الدین از
 اخص خواص سلطان احمد و مدبر مملکت وی بودند ارغون را دل با
 ایشان بغایت بد بود و نیز چون اکثر طوایف وفات اباقارا بصاحب
 شمس الدین نسبت میدادند و میگفتند که وی اباقارا مسموم نموده است^(۱)
 ابن نیز مزید بر علت شده بود، فی الجمله در شهر سنه ۶۸۱ که ارغون
 بعزم قشلاق از خراسان^(۲) بجانب بغداد متوجه گشت چون ببغداد رسید
 گفت بقایائی که بر علاء الدین است و در زمان پدرم بوده طلب
 میدارم متعلقان علاء الدین را بگیرت و مواخذه و مطالبه می نمود و نجم الدین
 اصغر^(۳) را که نایب و پیشکار علاء الدین بود در بغداد و بتازگی وفات
 کرده بود فرمان داد تا از خاک بیرون آوردند و در راه بینداختند چون
 آن خبر بعلاء الدین رسید بغایت متغیر و متألم شد و صدای بر وی
 طاری گشت و بدان علت وفات یافت^(۴) در چهارم ذی الحجه سنه احدی
 و ثمانین و ستمایه^(۵) در مکان^(۶) و نعش او را بتبریز آورده در مقبره

(۱) و صاف ص ۱۱۹، و نهاية الأرب للتویری ج ۲۵ ورق ۴۷۶ از نسخه کابخانه
 مذکوره (Arabe 1577) ۴

(۲) جامع التواریخ نسخه ایضا (Suppl. pers. 209) ورق ۴۱۶۶ س ۱۸،

(۳) جامع التواریخ نسخه مذکوره ورق ۴۱۷۸: اصغر، - متن مطابق نسخه دیگر از همان
 کتاب است یعنی (Suppl. pers. 1113, f. 1006)

(۴) ذمی در تاریخ الاسلام نقلاً عن ابن الغوطی گوید که علاء الدین از اسب
 افتاد و بدان صدمه هلاک شد (نسخه موزه بریتانیه Or. 1540 f. 66).

(۵) جامع التواریخ، نسخه کابخانه ملی پاریس Suppl. pers. 209 ورق ۴۱۷۸، - این
 اصح اقوال است در تاریخ وفات علاء الدین و مطابق است در روز و ماه و سال
 با و صاف طبع بمبئی ص ۱۱۹، و تاریخ الاسلام للذهبی نقلاً عن ابن الغوطی مؤرخ
 مخصوص علاء الدین دو نسخه موزه بریتانیه Or. 1540, f. 7a و Or. 53, f. 216، و
 در ماه و سال با تاریخ گریبک طبع ادوارد برون ص ۵۸۶، و در سال فقط با المنهل
 الصافی لابن نعری بردی ج ۲ از نسخه کابخانه ملی پاریس Arabe 2071 ورق ۱۰۸۸، -
 ولی تویری در نهاية الأرب ج ۲۵ ورق ۴۷۶ از نسخه ایضا Arabe 1577 و مغریزی در
 کتاب التلویک ورق ۲۱۴۸ از نسخه ایضا Arabe 1720 و ابن شاکر کعبی در ذیل این

چرنداب دفن نمودند^(۱) و سلطان احمد خواجه هرون بن شمس الدین برادر زاده و برابجای او بحکومت بغداد فرستاد^(۲)،
 تنه سرگذشت این خانواده را از قتل شمس الدین جوینی بعد از
 جلوس ارغون و قتل سایر اعضای این خانواده و استیصال ایشان بالتمام
 چون از ما سخن فیه خارج است از ذکر آن در این دیباچه صرف نظر
 نموده فقط در ضمن فصل آتی اشاره اجمالی بدان میکنیم و برای تکمیل
 وقایع خوانندگان را بکتاب مبسوطه تاریخ حوالت می‌نمائیم،

شبهه از احوال خانواده مصنف بطریق اجمال،

برادر مصنف شمس الدین محمد جوینی در اواخر عهد هولاکو و در
 تمام سلطنت دو پسرش اباقا و نکودار معروف بسطان احمد یعنی فریب
 بیست و دو سال (سنه ۶۶۱-۶۸۴) وزیر اعظم و شخص اول مملکت بود و
 زمام حل و عقد جمیع ممالک واقع در غربی همچون که در نصرت اعتقاپ
 تولی بود یعنی ایران و روم و قسمتی از هند و شام بدست او بود و جز
 پادشاه هیچ دستی بالای دست او نه و ثروت او بجائی رسید که روزی
 ۱۰ يك تومان (یعنی ده هزار دینار) حاصل املاک او بودی^(۳) و ترجمه
 حال و حکایات جود و کرم و هنر پروری و شعر دوستی وی در

خلکان طبع بلاق ج ۲ ص ۴۵ و ابو الفدا در تاریخ خود در حوادث سنه ۶۸۰ و
 ستیابه وفات علاء الدین را در سنه ۶۸۰ نوشته اند، و فضل الله بن ابی الخرقانی در
 ذیل دیگر این خلکان ورق ۴۳ از نسخه ایضا ۲۰۰۱ Arabie و حاجی خلیفه در تحت
 «جهان گشا» وفات او را در سنه ۶۸۴ نوشته اند، و صواب همان قول متن است که
 مطابق اقوال مؤرخین معاصر مصنف است، (۶) ابن العبری در تاریخ سربانی
 (Chronicon syriacum) بنقل کاتمر از او در «کتوز مشرقیه» ص ۲۴۱، - و بنقل
 و صاف ص ۱۱۶ در آرآن وفات یافت و ظاهراً اختلاف لفظی است،
 (۱) و صاف ص ۱۴۲-۱۴۳،

(۲) جامع التواریخ نسخه مذکوره، ورق ۴۱۷، و ابو الفدا در حوادث سنه ۶۸۰ و غیرها،

(۳) تاریخ گریبه طبع ادوارد برون ص ۵۸۴،

کتاب مبسوطه تاریخ مشروحاً مسطور است و اینجا موضع تفصیل آن نیست، و بالأخره پس از يك عمر سعادت و عزت در چهارم شعبان سنه ششصد و هشتاد و سه در نزدیکی آهر (در قراجه داغ حالیه آذربایجان) فرمان ارغون بن اباقا بن هولاکو بقتل رسید^(۱)، و چهار پسر او بچی و فرج الله و مسعود و انابک را نیز پس از اندک مدتی بر عنق پدر فرستادند^(۲)، و نواده او علی پسر خواجه بهاء الدین بن شمس الدین را در سنه ۶۸۸ در کاشان بقتل رسانیدند و مدفن او زیارتگاهی معتبر شد^(۳)، و برادر این علی محمود از خوف بعثت خفقان مبتلی گشت و در آخر عهد کجگانو وفات یافت^(۴)، و منصور پسر علاء الدین عطا ملک را در همین سال از حله بیاوردند و بر سر جسر بغداد شهید کردند^(۵)، و از فرزندان صاحب شمس الدین فقط زکریا که در انجاز بود از آن ورطه خلاص یافت و باقی تمامت هلاک شدند^(۶)، و در شهر سنه ۶۹۲ که صاحب تاریخ و صاف تبریز رسیده مقابر شمس الدین و برادرش علاء الدین عطا ملک و هفت پسران ایشان را در چرنداب تبریز زیارت کرده است و اشعار مؤثری را که یکی از فضلی عصر در مرثیه ایشان سروده و مطلع آن اینست:

يَا جَرَنْدَابُ مِنْ مَقَابِرِ تَبْرِيزَ سَقَاكَ اُنْحِيَا اَلْمَلِكُ اَلْهَائِي

در تاریخ خود ذکر کرده است^(۷)،

شرف الدین هرون پسر دیگر شمس الدین جوینی مذکور یکی از افاضل عصر خود بشمار می آمد و همواره مجلس وی مجمع علما و فضلی هر فن بود، وی رابعه بنت وابعده ابو العباس احمد بن المسنعم بالله آخرین خلیفه

(۱) جامع التواریخ ایضاً، ورق ۲۲۴، و تاریخ و صاف ص ۱۴۰-۱۴۴ و تاریخ گریبک

طبع ادوارد برون ص ۵۸۶، (۲) و صاف ص ۱۴۲،

(۳) جامع التواریخ ایضاً، ورق ۲۲۶، (۴) ایضاً، (۵) ایضاً، ورق ۲۲۵،

(۶) ایضاً، ورق ۲۲۶، (۷) تاریخ و صاف ص ۱۴۲-۱۴۴،

عباسی معروف بسیده نبوت‌را در حباله نکاح خود آورد و صد هزار دینار زر سرخ صدق وی کرد و او را از ابن سیده چندین فرزند آمد که ایشان را با سماء خلفاء موسوم گردانید چون عبد الله ملقب بمأمون و احمد ملقب بامین و زبید، و بالآخره او را نیز بسعایت خواجه فخر الدین مستوفی قزوینی عم زاده حمد الله مستوفی صاحب تاریخ گزیده^(۱) در ماه جمادی الآخرة سنه ششصد و هشتاد و پنج بفرمان ارغون بن اباقا بقتل رسانیدند و از اتفاق زوجه وی سیده نبوت نیز در همان روز وفات نمود بدون اینکه هیچیک از ایشان را از مرگ دیگری اطلاعی باشد^(۲)،

خواجه بهاء الدین محمد پسر دیگر شمس الدین جوینی در عهد اباقا حاکم اصفهان و معظم ولایات عراق عجم بود و در سنه ۶۷۸ در حیات پدر باجل طبیعی وفات نمود، وی بصرامت و سطوت و قلت غنو و کثرت سفک دماء موصوف بود و ترجمه حال او مشروحاً در وصاف مذکور است^(۳)

یکی از دختران علاء الدین عظاملك در سنه ۶۷۱ در حباله نکاح امام جلیل صوفی زاهد شیخ صدر الدین ابو الجامع ابراهیم بن شیخ سعد الدین محمد بن المؤید بن ابی بکر بن محمد بن حمویه الجوینی الشافعی در آمد و

(۱) تاریخ گزیده طبع ادوارد برون ص ۲۸۵، ۵۸۷،

(۲) وصاف طبع بمبئی ص ۶۰-۶۵، و المنهل الصافی لابن تغری بردی و هذا نصه: «رابعة بنت ولی العهد ابی العباس احمد بن المستنصر بالله امیر المؤمنین و تعرف بالسیدة النبویة زوجة صاحب الملك مروان بن صاحب شمس الدین محمد بن محمد الجوینی و ام اولاده المأمون عبد الله و الامین احمد و زبیده، و كان صداقها علی زوجها مروان المذكور مائة الف دینار كهدان خدیجة السلجوقیة علی الخلیفة القائم بامر الله و كذلك المكتفی زوج ابنته زیة بالتمطان مسعود بن محمد بن ملكشاه السلجوقی علی صدق مائة الف دینار، و بملت صاحبة الترجمة بیفناد سنه خمس و ثمانین و ستمائة فی جمادی الآخرة و فی التاریخ المذكور ایضاً قُتِلَ زوجها مروان المذكور فلم يعلم احد منها موت الآخر» (المنهل الصافی ج ۲ از نسخه کتابخانه ملی پاریس 2070 Arabe ورق ۷۷۵-۷۸۰)،

(۳) وصاف ص ۶۰-۶۷،

صداق وی پنجهزار دینار زر سرخ بود و ابن شیخ صدر الدین حمویه هوست که غازان خان بن ارغون بن اباقا بن هولاکو بمساعدت امیر نوروز در سنه ۶۹۴ بدست وی اسلام آورد و بتبعیت او تمام امرا و لشکریان مغول قریب صد هزار نفر اسلام آوردند^(۱) و از آن روز بعد مذهب پادشاهان مغول ایران از بت پرستی باسلام مبدل گردید، شیخ صدر الدین مذکور در دولت غازان بغایت محترم بود و در سنه ۷۲۲ وفات نمود، خواجه هم تبریزی را در حق وی مدایح غزاست^(۲)،

(۱) جامع التواریخ ورق ۳۵۲۵-۳۵۴۵،

(۲) ترجمه حال شیخ صدر الدین حمویه مذکور در جلد اول از المیزان الصافی لابن نغری بردی در نعت «ابراهیم بن محمد» مسطور است و مندرجات متن ملخص از آن کاتب است، و آل حمویه از قدیم الأتیم در جوین نیشابور مشهور بوده اند و غالباً مسند مشیخت صوفیه در خانواده ایشان بوده است، جد اعلای ایشان ابو عبد الله محمد بن حمویه الجوبینی الصوفی از کار مشایخ طریقت بود و در سنه ۵۳۰ نیشابور وفات یافت و در جوین مدفون شد (ابن الأثیر در حوادث همین سنه و تاج العروس در ح ۲۲۴)، و پدر صاحب ترجمه شیخ سعد الدین حمویه نیز از مشایخ مشایخ صوفیه و از اجله اصحاب شیخ نجم الدین کبری بود و در سنه ۶۵۰ وفات یافت و ترجمه حال او مفصلاً در نجات الانس جامی مسطور است، و شیخ سعد الدین حمویه بکسر نون الدین باید خواند باضافه بحمویه که جد اعلای ایشان است برسم زبان پارسی در اضافه نام شخص بنام پدر با جد وی بدون افحام لفظ «ابن» چون رستم زال و سعید وقاص و عمر خطاب و عمرو عاص و صاحب عباد و محمود سیکتکین و غیر ذلك، و حمویه بتصح حال مهمله و ضم میم منده و وارساکنه و یا منثاة تحتاتیة مننوحه و در آخر هاء است کذا ضبط بالفلم فی نسخة من المنتبه للذهبی مرفوعة علی المصنف نفسه محفوظة فی المكتبة الأهلیة بپاریس 2075 Arabe ورق ۸۴، و نصه «و بنو حمویه الجوبینی نالوا المشیخة و الأمرة»، و در قاموس بعد از ضبط حمویه بر وزن کتویه گوید «و بنو حمویه الجوبینی مشیخة»، و در جامع التواریخ نسخه مذکوره ورق ۳۵۳۳ در فصل اسلام غازان ابن کلمه حموی مسطور است بتشدید میم و الحاق یا نسبت در آخر بجای هاء یعنی منسوب بحمویه یعنی از اولاد حمویه، و احسن وجوه و ابعاد از التباس کتابت ابن کلمه است بهمان عیانت اصلی بدون الحاق یا نسبت یعنی حمویه نه حموی یا حموی تا تصحیف به «حموی» بحریک منسوب بحمیه شهر معروف شام نشود چنانکه بسیاری را

بعضی از علما و شعرا که از مخصوصین این خانواده بوده‌اند،

این خانواده در دولت مغول مانند آل برمک در عصر خلفا همه اهل فضل و ادب و ارباب جود و کرم و هنر پرور و علم دوست بودند و مجالس ایشان مبعادگاه علما و فضلا و شعرا و آستانه ایشان محط رحال و مهبط آمال بود و بالأخره همه نیز مانند آل برمک یکبارگی مقتول و منکوب گشتند و خاندان ایشان از بیخ بر افکند شد و آثار ایشان بکلی محو گردید، ذهبی در تاریخ الاسلام گوید هر کس کتابی بنام ایشان تألیف میکرد او را تقدماً هزار دینار زر سرخ جایزه میدادند، و گوید نوبتی اباقا خان بیغداد آمد این دو برادر برای تشریفات پذیرائی وی جشنهای عظیم گرفتند و جایزه‌هایی که در آن موقع مردم بخشیدند شمرده شد بیشتر از هزار جایزه بود، لاجرم علما و فضلا از هر جنس و مشرب و از هر طبقه و مذهب پیرامون ایشان گرد آمدند و بنام ایشان تألیفات مفید پرداختند و شعرای نامدار مداح ایشانرا در دفتر ایام مغلّه ساختند و ما با اشاره بنام چندتن از مشاهیر ایشان اکتفا میکنیم:

۱۵ از جمله امام علامه استاد البشر خواجه نصیر الدین محمد بن محمد بن الحسن الطوسی المتوفی سنة ۶۷۲ است که رساله معروف اوصاف الأشراف را بفارسی در سبب اولیا و روش سالکین بنام شمس الدین محمد جوینی ساخته و کتاب ترجمه ثمره بطلمیوس^(۱) را بفارسی در نجوم بنام پسرش خواجه بهاء

شبهام که همیشه عارف مشهور پدر صاحب ترجمه را «شیخ سعد الدین حموی» بتحریر مجنونند و آن سهو واضح است چه این خانواده چنانکه گفتیم از اهل جوین نیشابور و از اشهر بیوتات قدیمه آن ناحیه بوده‌اند و ابتدا ربطی و مناسبتی با حمایه شام ندارند،
 (۱) تألیف این کتاب در نیم جمادی الاولی سنه سبعین و ستمایه تمام شد است و یک نسخه از این کتاب که در ربیع الاول سنه ۶۷۱ یعنی یک سال بعد از تألیف آن نوشته شده است در کتابخانه ملی پاریس موجود است (Arabe 4731, ff. 1-616).

الدین محمد حاکم اصفهان و عراق عجم موثق نموده است چنانکه در دیباچه هر دو کتاب صریحاً مسطور است،

و دیگر استاد فاضل صفی الدین عبد المؤمن بن یوسف بن فاخر الأزموئی که در حسن خط و موسیقی از نوابغ عصر و از اشهر مشاهیر دهر بود، در حسن خط وی در عداد خطاطین بزرگ مانند ابن مقفه و یاقوت و غیرها معدود است و در موسیقی خود ضرب المثل و استاد اسانید عصر و صاحب نصایف مشهوره است، ابن تغری بردی گوید بعد از اسحق بن ابراهیم موصلی ندیم هرون الرشید هیچکس در ابن صنعت پایه وی نرسیده است، صفی الدین مذکور کاتب کتابخانه المستعصم بالله و مغنی و ندیم او بود و سالی پنج هزار دینار مرسوم وی از دیوان مقرر بود و بعد از فتح بغداد بخدمت هولاکو رفت و در حضور وی بر بطن نواخت هولاکو مرسوم او را مضاعف نمود و ده هزار دینار از عایدات بغداد بطریق ادرار سنوی او را مقرر فرمود پس از آن از خواص بستگان و ندماء علاء الدین عظاملك و برادرش شمس الدین جوینی گردید و ایشان دیوان انشاء بغداد را بوی محول نمودند ولی بعد از استیصال خانواده صاحب دیوانیان سعادت صفی الدین رخت برآست و کارش بمنتهی درجه فقر و فاقه رسید تا جایی که بالأخره برای سیصد دینار دین که از عهد اداء آن عاجز بود بحکم فاضل محبوس گردید و در همان حبس وفات یافت در ۲۸۲۰ صفر سنه ۶۹۴، صفی الدین مذکور بغایت مسرف و مبتذر بود و در صرف اموال در ملاذ و ضیافات مبالغه می نمود مثلاً فقط قیمت فواکه و مشروبات در مجالس ضیافت وی کمتر از چهار هزار درهم نبود^(۱)، باری

(۱) ترجمه حال صفی الدین مذکور در فوات الوفيات لابن شاکر الکتبی طبع بولاق ج ۲ ص ۱۸-۱۹ و در المنهل الصافی لابن تغری بردی ج ۴ در حرف عین مفصلاً معطوف است، رجوع کنید نیز بوصاف طبع بمبئی ص ۴۳، ۵۵، ۶۱، ۶۵، و کتاب الفخری لابن العیاض طبع در تبریز ص ۷۴، ۴۴۹-۴۵۱، و ذیل ثمرات الأذواق للأمام نقی الدین بن حجة طبع مصر در حاشیه کتاب المنتظر ج ۲ ص ۱۶۴-۱۶۹،

استاد مذکور رساله شریفه^(۱) را در موسیقی که اکنون نسخ متعدده از آن موجود است بنام شرف الدین هرون پسر خواجه شمس الدین جوینی ساخته است،

و دیگر امام علامه کمال الدین میثم بن علی بن میثم الجرجانی المتوفی سنه ۶۷۹ کتاب معروف شرح نهج البلاغه را بنام علاء الدین عظاملك صاحب ترجمه تألیف نموده است^(۲)،

و دیگر استاد فاضل قاضی نظام الدین اصفهانی کتاب شرف ابوان البیان فی شرف بیت صاحب الدیوان^(۳) را در مدایح ابن خنواده ساخته است و این کتاب مجموعه ایست مشتمل بر قصاید و اشعاری که مؤلف در مدح صاحب دیوان شمس الدین محمد جوینی و برادرش علاء الدین عظاملك جوینی و پدر ایشان بهاء الدین محمد ساخته است و گاهگاه اشعار خود ممدوحین نیز در آن مندرج است،

و دیگر شمس الدین محمد^(۴) بن نصر الله بن رجب المعروف بابن الصبقل الحزری مقامات زینبیه را که بیجاه مقامه است بطرز مقامات حریری بنام ایشان^(۵) تألیف نموده است و او را بر این عمل هزار دینار جایزه دادند^(۶)،

(۱) يك نسخه از این کتاب در کتابخانه ملی پاریس موجود است (Arabe 2179) و در

بعضی کتب نام این رساله را «رساله شرفی» بدون «ها» نوشته اند،

(۲) رجوع کنید بدیباچه شرح ابن میثم بر نهج البلاغه طبع طهران و مجالس المؤمنین قاضی نور الله ششتری مجلس فہم و حاجی خلیفه در تحت «نهج البلاغه»، و روزیات الکلمات لآقا محمد باقر الخونساری طبع طهران ج ۴ ص ۱۲۲-۱۲۱،

(۳) ترجمه حال قاضی نظام الدین مذکور در اوایل جلد سوم از حیب التیر و در مجالس المؤمنین در اواخر مجلس پنجم مسطور است، و يك نسخه از این کتاب یعنی شرف ابوان البیان در کتابخانه ملی پاریس موجود است (Arabe 3174).

(۴) حاجی خلیفه در تحت «المقامات الزینبیه» نام او را معنی نویسد بجای محمد،

(۵) عبارت ذہبی که در آخر این دیباچه مذکور خواهد شد در این موضع مهم است و از آن معلوم نمیشود که این الصبقل این مقامات را بنام هر دو برادر ساخته یا بنام

از مشاهیر شعراء که معاصر این دو برادر و مدّاح ایشان بوده‌اند یکی خواجه همام الدّین تبریزی شاعر معروف است و دیوان وی مشنون است بمدّاح و مرثی این خانواده، و ویرا مثنوی است عشقیّه در بحر هزج مستس بوزن خسرو شیرین نظامی موسوم بصحبت نامه و آنرا بنام خواجه شرف الدّین هرون بن شمس الدّین جوینی نوشیح نموده است^(۱)، و دیگر شیخ سعدی شیرازی معروف است و ویرا در مدّاح ایشان قصاید غزّاست، از جمله قصیده مشهور در مدح علاء الدّین عظاملك که مطلعش اینست:

هر آدی که نظر با یکی ندارد و دل . بصورتی ندهد صورتی است لایعقل
 ۱۰ از آنکه من بتأمل در او گرفتارم . هزار حیف بر آنکس که بگذرد غافل
 و منها فی المدّح:

هیچ خلق نباید که قصه برداری . مگر بصاحب دیوان عالم عادل
 سپهر منصب و تمکین علاء دولت و دین . صحاب رأفت و باران رحمت و ابل
 کف کریم و عطاء عمیم او نه عجب . که ذکر حاتم و امثال او کند باطل
 ۱۵ بدو رعدل تو ای نیک نام نیک انجام . خدایراست بر آفاق نعمتی طائل
 هزار سعدی اگر دایش ثنا گوید . هزار چندان مستوجب است و مستأهل
 و قصیده دیگر که مطلعش اینست:

کدام باغ بدیدار دوستان ماند
 کسی بهشت نگوید بیوستان ماند

یکی از ایشان و من خود نیز تا کون اصل این مقاماترا ندیده‌ام تا حقیقت امر را معلوم کنم، (۶) يك نسخه از این مقامات زینیه در موزه بریطانیّه در لندن محفوظ است، رجوع کبد بهرست قدم نسخ عربی موزه بریطانیّه ص ۲۱۹ نمرة ۶۶۹، و حاجی خلیفه در باب مهم، و تاریخ علوم عرب لبروکلمن آلمانی ج ۲ ص ۱۵۹، (۱) يك نسخه از این صحبت نامه در ضمن دیوان وی در کتابخانه ملی پاریس موجود

و منها فی المدیح:

خطی مسلسل و شیرین که کثر نیارم گفت
 بخط صاحب دیوانِ بلخان ماند
 امین مشرق و مغرب علاء دولت و دین
 که بارگاه رفیعش با آسمان ماند
 خدای خواست که اسلام در حمایت تو
 ز تیر حادثه در بارهٔ امان ماند
 و گرنه فتنه چنان کرده بود دندان نیز
 کزین دیار نه برج و نه آشیان ماند
 ضرور نیست که نیکی کند کسی که شناخت
 که نیکی و بدی از خلق داستان ماند

و قصیدهٔ دیگر که مطلعش اینست:

اگر مطالعه خواهد کسی بهشت برین را • بیا مطالعه کن گو بنوبهار زمین را

و منها فی المدیح:

هزارستان بر گل سخن سرای چو سعدی
 دعای صاحب عادل علاء دولت و دین را
 وزیر مشرق و مغرب امیر مکه و یثرب
 که هیچ ملک ندارد چو حنیظ و امین را
 بعهد ملک وی اندر نماید دست تطاول
 مگر سواعد سمین و بازوان سمین را

و قصیدهٔ دیگر ذات مطلعین که مطلع اوّل اینست:

شکر بشکر نهم در دهان مژده دهان • اگر تو باز بر آری حدیث من بزبان
 بعیید بنست اگر نو بعهد باز آئی • بعیید وصل تو من خویشتم کم قربان

۲۴ و منها فی المدیح:

بزرگی روی زمین پادشاه صدر نشین . علاء دولت و دین صدر پادشاه نشان
 که گردنان آکابر نخست فرمائش . نهند بر سر و پس سر نهند بر فرمان
 خنک عراق که در سایه حمایت نوست . حمایت نو نگوم عنایت بزدان
 ز پاس نونه عجب درد یار فرس و عرب . که گرگ برگله یارا نباشدش عدوان
 و مطلع دوم اینست :

ترا که گفت که برقع بر افکن ای فتنان
 که ماه روی تو مارا بسوخت چون کتان

و منها فی التخاص :

ز خلق گوی لطافت تو برده امروز
 که دل بدست نو گوی است در خم چوگان
 چنانکه صاحب عادل علاء دولت و دین
 بدست فتح و ظفر گوی برده از میدان

و منها فی المدیح :

من این سخن نه سزاوار قدر او گفتم . که سعی در همه بای بقدر وسع توان
 ۱۰ چو مصطفی که عبارت بقدر او نرسد . ولی مبالغه خوش میکند حسان
 اگر نه بنه نوازی از آن طرف بودی . من این شکر نفرستادی بخوزستان
 مرا قبول شما نام در جهان گسترده . مرا بصاحب دیوان عزیز شد دیوان
 و همچنین قصیده معروف ذات مطلعین سعدی که از غرر قصاید اوست و
 مطلع اول اینست :

۲۰ بهیچ بار من خاطر و بهیچ دیار . که بر و بجز فراخ است و آدمی بسیار
 همیشه بر سگ شهری جنا و جور آید . از آنکه چون سگ صیدی نپروند بشکار
 و مطلع دوم :

کجا می رود آن شاهد شکر گنتار . چرا می نکند بر دو چشم من رفتار
 بافتاب نماید مگر بیک معنی . که در تأمل او خیره میشود ابصار

۲۵ در مدح صاحب دیوان شمس الدین محمد جوینی برادر مصنف است . و

نیز این قصیده:

نیارک الله از آن نقشند ماء معین
که نقش روی تو بستست و چشم و زلف و جبین
خدای ناگل آدم سرشت و خلق نگاشت
سلاسه چو تو دیگر نیافرید امر طین

حکایت شیخ سعدی با شمس الدین و علاء الدین صاحب دیوان، - در دیباچه که علی بن احمد بن ابی بکر نامی در سنه ۷۲۴ بکلیات شیخ سعدی الحاق نموده است و در مقدمه جمیع نسخ کلیات شیخ مسطور است دو حکایت راجع بروابط بین شیخ سعدی با علاء الدین عظاملك و برادرش شمس الدین جوینی مندرج است که خلاصه آندورا در کمال اختصار مناسب دیدیم در اینجا نقل نمائیم،

مضمون حکایت اول آنکه وقتی شمس الدین جوینی پانصد دینار برای شیخ فرستاد غلام در عرض راه صد و پنجاه دینار از آن برگرفت شیخ از تخالط غلام آگاه شد و بشمس الدین جوینی نوشت:

۱۰ خواجه شریف فرستادی و مال . مالت افزون باد و خصمت پایمال
هر بدیناربت سالی عمر بساد . تا بمانی سبصد و پنجاه سال
پس علاء الدین عظاملك براتی بمبلغ ده هزار دینار بر سر خواجه جلال
الدین خفنی که در شیراز بود از بهر شیخ حوالت نمود اتفاقاً وقتی برات
بشیراز رسید که خواجه جلال الدین چند روز بود تا وفات کرده بود
۲۰ شیخ ایاتی چند که در دیباچه مزبور مسطور است بعلاء الدین عظاملك
فرستاد پس خواجه شمس الدین جوینی فرمود تا پنجاه هزار دینار برای
شیخ فرستادند و شفاعت کردند که این زر بستان و در شیراز بهر آینه
و رونق نفقه ساز شیخ چون فرمان خواجه و سوگدها که داده بودند
بخواند و بشنید آن زر قبول کرد و رباط قلعه فهندزرا از آن وجه
۲۵ بساخت، و خلاصه حکایت دوم آنکه وقتی شیخ سعدی در مراجعت از حج

ببریز رفت و خواست تا دو برادر شمس الدین و علاء الدین را ببیند که حقوق بسیار در میان ایشان ثابت بود اتفاقاً روزی در عرض راه بموکب اباقا خان برخورد شمس الدین و علاء الدین چون ویرا از دور بدیدند فی الحال از اسب پیاده شدند و زمین ببوسیدند و بوسه بردست و پای شیخ نهادند و از دیدار وی تلافی و خرمیها نمودند اباقا خان از این وضع رفتار ایشان نسبت بدان مرد غریب تعجب نمود از ایشان پرسید این مرد کبست گفتند این شیخ سعدی شیرازی است که در سخن بجهان مشهور است اباقا خان شیخ را بحضور خود طلبید و ویرا گنت مرا پندی ده سعدی گفت از دنیا باخرت چیزی نتوان برد مگر ثواب و عذاب اکنون ۱۰ تو مخیری اباقا خان گفت این معنی بشعر تفریر کن شیخ در حال گفت:

شهی که حفظ رعیت نگاه میدارد . حلال باد خراجش که مزد چوپانست
وگر نه رای خلق است زهر مارش باد . که هرچه میخورد او جزیه مسلمانست
اباقا خان بگریست و چند نوبت پرسید که راعیم یا نه و هر نوبت شیخ
جواب میداد که اگر راعی بیت اول ترا کفایت و الآ بیت آخر - انتهی
و بعقیده این ضعیف آثار وضع کلاً او بعضاً بر وجنات احوال این ۱۰
دو حکایت لایح است و در هر صورت خالی از مبالغه و اغراق نیست
و مخصوصاً پنجاه هزار دینار فرستادن صاحب دیوان برای سعدی و
سوگند دادن و شفاعت نمودن برای قبول آن و از اسب پیاده شدن وی
و برادرش در حضور اباقا خان و سر در قدم شیخ مالیدن و بوسه بر
دست و پای وی دادن تا اندازه منافات دارد با لهجه سؤال و تقاضائی
که غالباً سعدی در قصاید خود در مدح این دو برادر بکار می برد مثلاً
این بیت در خطاب بعلاء الدین:

نو کوه جودی و من در میان ورطه ففر
مگر بشرطه اقبالتم اوفتم بکران

۲۰ و این ابیات در خطاب به او:

علی الخصوص که سعدی مجال قرب تو یافت
حقیقت است که ذکرش مع الزمان ماند
تو نیز غایت امکان او در بیغ مدار
که آن نماند و این ذکر جاودان ماند

و این بیت در خطاب بشمس الدین جوینی:

يَقِينُ قَلْبِي آتِي أَنَالُ مِنْكَ غِنْيِي . وَلَا يَزَالُ يَقِينِي مِنَ الْهَوَانِ يَقِينِي^(۱)

و نحو ذلك، و همچنین در خطاب بابا قاسم خان پادشاه مغول بت پرست
گفتن که

وگرنه راعی خلق است ز هر مارش باد، که هر چه میخورد او جزیه مسلمانست
۱۰ بغایت مستبعد است والله اعلم بحقیقه الحال،

تألیفات دیگر علاء الدین مصنف کتاب،

علاوه بر کتاب جهانگشای دو رساله دیگر از تألیفات عظام ملک
۱۲ بدست است یکی از آن دو موسوم است بنسلیه الأخوان^(۲) و يك نسخه از

(۱) بجذف باء متکلم یعنی بیغینی از فعل رفاة،

(۲) کانرمر چون اصل این رساله را ندیده بوده است میگوید (کوز مشرقیه ص ۲۴۴)
که رساله نسلیه الأخوان بزبان عربی است، و آن - هواس است این رساله و رساله آتیه هر
دو بزبان فارسی محلی باشعار و امثال عرب است از نبط جهانگشای، - شیفر کلمه نسلیه
الأخوان را «تثلث الأخوان» خواند و ترجمه کرده به *La Trinité des frères* (کرسندی
پرسان ج ۲ ص ۱۵۰ از قسمت فرانسوی)، و اصل این رساله را که در آخر یکی از
نسخ جهانگشای از مسمملکات خود او یعنی شفر (که اکنون منعلق است بکتابخانه ملی
پاریس) نوشته شده است مانفث نشد که همان نسلیه الأخوان است و آنرا یکی از
تألیفات شمس الدین جوینی دانسته و نام آنرا تبصره خازن فرض کرده (کرسندی پرسان
ج ۲ ص ۱۵۲-۱۵۴ از قسمت فرانسوی) و میگوید این رساله ایست که شمس الدین
جوینی در سنه ۶۸۰ در شرح حال خود نوشته و آنرا باولجای خاتون (زوجه اباقا خان)
تقدیم نموده تا بنو سبط او بابا قاسم خان عرضه داده شود، و تمام اینها سهو و تمایط است
از شفر!

آن در کتابخانه ملی پاریس موجود است^(۱)، این رساله مشتمل است بر ذکر مصائب و محنی که در حدود سنه ۶۸۰ بواسطه سعادت مجد الملک

(۱) این نسخه چنانکه سابق گفتیم (ص ۳۳) در آخر نسخه از نسخ جهانگشای (Suppl. pers. 1550, ff. 220b-231a) موجود است و دلیل بر اینکه این رساله همان رساله نسلیه الأخوان است اولاً آنست که علامه الذین در رساله مجهوله الأسم آیه که نیز از تألیفات اوست دو سه مرتبه نسلیه الأخوان را باسم و رسم نام برده و اشاره بمضامین آن یا آیات مندرجه در آن نموده و آن مضامین و آن آیات بعینها در این رساله حاضره موجود است از جمله در ورق «۲» از رساله آیه گوید: «چون در رساله نسلیه الأخوان از احوال نصاریف ملوان شمه اعلام رفته است و از عقب آن نواخت و مرحمی که بندی ابلخان فرموده بزبان افلام گفته آخ» و موضوع رساله نسلیه الأخوان حاضره عیناً همین است بی کم و زیاد، دیگر در ورق ۱۲۵ از رساله آیه گوید: «ای دل بایانی که در نسلیه الأخوان ایراد کرده برزانت و ثبات خود را در آفاق مشهور کرده و از جملت آن آیات این دو سه بیت است:

تَرَانِي ثَابِتًا جَاشًا إِذَا مَا • جِيوشُ الْكَادِنَاتِ عَزَمَنَ امْرَأًا
إِذَا دُكَّتْ جِبَالُ الصَّبْرِ دَكًّا • تَرَسَ مِنِّي فَوَادًا مَسْتَفِرًّا
وَأَيْنَ شَاهِدَتِي صَبْرِي فَتَوْرًا • جَعَلْتُ عَزْمِي لِلصَّبْرِ آزْرًا

اکنون شاید گویندت ع، بیک جمله بر گشتی از کارزار، و نامت شک گردد در میان اینها روزگار» انهمی باختصار، و در حقیقت در نسلیه الأخوان نسخه حاضره اگرچه عین این آیات را ندارد ولی مطلع قصیده که این سه بیت جزء آن است با دو بیت دیگر از همان قصیده را دارد و می هند مخاطب اشاه شمس الذین (نسلیه الأخوان ورق ۲۲۷ صصاً از روی و صاف):

لَنْ نَنْظَرَ الزَّمَانَ إِلى سُرْرًا • فَلَا تَكُ ضَيْعًا أَقْدَبَكَ صَدْرًا
وَكُنْ بِأَمْرٍ ذَانِقًا فَاتِي • أَرَى لَه فِي ذَا الْأَمْرِ سِرًّا
رَمَائِي إِنْ رَمَائِي لَا أَهَالِي • فَدِ مَارَسْتَهُ عَسْرًا وَبِسْرًا

وتمام این قصیده شمه در و صاف ص ۱۰۱-۱۰۲ مسطور است، دیگر در ورق ۲۵۸ از رساله آیه گوید: «غرض ازین مقدمه آنست که چون در رساله نسلیه الأخوان دعوی اغترال و انزوا کردم و عزیمت و رغبت منوجه بجناب جلال و کبریا نموده بر خلاف آن نیت مباشرت امور دنیا نمودن و ممارست مهام دیوانی کردن بحقیقت و بغین نفس بهمان است آخ» و در حقیقت این مضمون صریح نسلیه الأخوان است در چندین موضع از جمله در آخر کتاب که پس از شرح خلاصی خود از حبس گوید (نسلیه الأخوان ورق ۲۴۰ ص ۴): «اکنون چون مساعدت سعادت و موافقت توفیق باشد چنانکه

یزدی بر مصنف کتاب وارد شد تا خلاصی وی از حبس بفرمان اباقا در ۴ رمضان سنه ۶۸۰^(۱) پس از اینفرار تألیف این رساله بعد از رمضان سنه ۶۸۰ است، رساله دیگر نام آن درست معلوم نیست و مصنف آنرا بلا فاصله بعد از تسلیة الأخوان تألیف نموده و مضامین آن متمم تسلیة الأخوان و دنباله رشته همان وقایع است تا جلوس سلطان احمد و قتل مجد الملک یزدی، يك نسخه از این رساله نیز که بغایت سقیم و مشحون از اغلاط است در کتابخانه ملی پاریس موجود است^(۲) و چنانکه سابق

در خاطر راجع است و در نیت ثابت

بعد ازین دست ما و دامن دوست * پس ازین گوش ما و حلقه یار
 مہبات مہبات بعد از این ع، من از کجا سخن سر مملکت ز کجا انزوا و اغترال را
 که اختیار رفته است شعار حال و دثار بال عودش خواهد گردانید و خود مدت عمر
 اگر تا دیر کشد توان دانست تا چند باشد آخ، نایباً آنکه صاحب تاریخ و صاف و
 صاحب روضة الصفا عین وقایع مندرجه در این رساله حاضره موجوده را باسم و رسم از
 تسلیة الأخوان علاء الدین عظامک نقل کرده اند و مضامین آنرا در کتاب خود
 تلخیص نموده و مندرجات این رساله حاضره در مضمون و ترتیب بعینها با منقولات و صاف
 و روضة الصفا یکی است مطابق التعل بالتعل (رجوع کنید بوصاف ص ۹۶-۱۰۲ و روضة
 الصفا اواسط جلد پنجم)، - چون کاترمز و شفر بخصوص این اخبار را در باب این
 رساله سهوا روی داده است و از مستشرقین اروپا ظاهراً تا کجمن کسی از وجود این
 رساله در کتابخانه ملی پاریس اطلاع ندارد اینست که اندکی در وصف این رساله بسط
 دادم امید است که خوانندگان مارا معذور خواهند داشت،

(۱) رجوع کنید سابق ص ۲ ح ۲ و ص ۲ ح ۱،

(۲) این نسخه چنانکه سابق در ص ۲ ح ۱ و ص ۲ ح ۲ گفتیم در اول نسخه ز از نسخ جهاننگشای
 (Suppl. pers. 200, ff. 16-41b) موجود است، - مسبو بلو شہ در فهرست نسخ فارسی
 کتابخانه ملی پاریس ص ۲۷۸-۲۸۰ توهم کرده است که جهاننگشای چهار جلد است
 و این رساله حاضره را جلد چهارم جهاننگشای شمرده است و در وصف آن گوید (ص
 ۲۷۹): «... جلد چهارم از جهاننگشای مشتمل بر بیان وقایعی که در مملکت مغول ایران
 روی داده است تا سنه ۶۸۱ هجری» و این سهو واضح است چه از آنجا که جلد سوم
 جهاننگشای غنم میشود یعنی قلع و قمع اسمعیلیه در سنه ۶۵۰ تا وفات اباقا خان و جلوس
 سلطان احمد در سنه ۶۸۱ که در این رساله اشاره اجمالی بدان شده است ۲۷ سال فاصله

گفتیم (ص ۸۸) این رساله قریب شش ماه قبل از وفات علامه الدین تألیف شده است و آخرین اثری است که از قلم وی صادر گردیده،

است و در این رساله از تمام وقایع این ۲۷ ساله از فتح بغداد و وقایع بقیه سلطنت هولاکو و جمیع وقایع سلطنت اباقا خان کلمه و حرفی اصلاً مذکور نیست و اثری از تاریخ این مدت طویل در آن موجود نه بل فقط مشتمل است بر وقایع شخصی خود علامه الدین در نصف اول سال ۶۸۱ لاغیر و استطراداً بوفات ابا فاخان و نوریشای جلوس سلطان احمد انشاری اجمالی می نماید در دو سه صفحه فقط، پس اگر این رساله جلد چهارم جهاننگشای یعنی دنباله رشته همان وقایع مذکوره در جهاننگشای باشد چه علنی برای این تصور میتوان کرد که مصنف از واقعه قلع و قمع اسمعیلیه بجا بوفات اباقا خان و جلوس سلطان احمد می جهد و از تمام وقایع این ۲۷ ساله بکلی چشم می پوشد، با برین اگر باید این رساله را یکی از مجلدات جهاننگشای فرض کنیم باید آنرا جلد پنجم یا ششم گیریم و فرض نمائیم که یکی دو جلد دیگر حاوی وقایع ۲۷ ساله مذکوره از بین افتاده است نه جلد چهارم چنانکه مسبو بلوچه فرض کرده است، و از اقوی ادله بر آنکه جهاننگشای همان حکایت قلع و قمع اسمعیلیه یعنی مجلد سوم ختم میشود و وقایع بعد از آن هجرت از قلم مصنف صادر نگردیده است اولاً ذیلی است مختصر که خواجه نصیر الدین طوسی (که معاصر مصنف و در واقعه بغداد هر دو با هم در رکاب هولاکو حاضر بوده اند) در شرح فتح بغداد بجهاننگشای ملحق کرده است و در آخر جلد سوم بعضی از نسخ جهاننگشای موجود است و اگر مصنف خود وقایع بعد از استیصال اسمعیلیه را که امم آنها فتح بغداد است تدوین نموده بود بدیهی است که الحاق این ذیل از خواجه نصیر الدین بی لغو و بی موقع بودی، ثانیاً تصریح صاحب و صاف است که وی نیز معاصر عظاملک بوده است بر این فقره در دیباچه کتاب خود و هذا نصه: «تاریخ جهان گشای جوینی بل جام جهان نهای معانی مشتمل بر ذکر احوال دولت مغول و دیگر سلاطین و ملوک اطراف در سبوت خانیته ایشان از مبادی خروج پادشاه جهان گشای چنگیز خان تا زمان فتح بلاد اهل الحاد بتجسم مواکب کواکب عدد هولاکو خان» (وصاف ص ۲)، ثالثاً آنکه تاریخ و صاف بتصریح مصنف آن ذیل تاریخ جهاننگشای است و وصاف مشتمل است بر وقایع سنوات ۶۵۶-۷۲۸ یعنی شروع میکند از همانجا که جلد سوم جهاننگشای بدانجا ختم میشود و اگر وقایع بعد از سنه ۶۵۵ از قلم مصنف جهاننگشای صادر شده بود صاحب و صاف نیز بایستی ذیل خود را از همان موضع مفروض که جهاننگشای بدانجا ختم میشد شروع نماید نه از سنه ۶۵۶، رابعاً آنکه صاحب تاریخ و صاف تمام متن جهاننگشای را من اوله الی آخره تلخیص نموده است و آنرا با و آخر جلد چهارم از کتاب خود ملحق ساخته است و این خلاصه ختم میشود

این دو رساله را ما سابقاً تلخیص نموده و مضامین آنرا بحذف حشو و زواید در این اوراق ذکر نمودیم^(۱) و امیدواریم که بعد از اتمام طبع جهاننگشای آنها را نیز تماماً کاملاً بطبع رسانیم ان شاء الله تعالی، علاوه بر این دو رساله بعضی مکاتیب و فرامین و رسائل از منشآت علامه الدین در ضمن مجموعه از رسائل منتجب الدین بدیع الکاتب الجوبینی خال جد پدر مصنف که شمه از حال او سابقاً مذکور شد^(۲) در کتابخانه اداره السنه شرقیه در بطرزبورغ محفوظ است^(۳) و منشآت علامه الدین در مجموعه مذکور شاغل است ورق «۱۷۸-۱۹۲» را یعنی پانزده ورق وزیر بزرگ را که سی صفحه باشد،

درست بهمان جایی که جلد سوم جهاننگشای بدانجا ختم میشود یعنی بقتل آخرین پادشاه اسمعیلیه الموت و انقراض آن سلسله بدست هولاکو در سنه ۶۵۵ (وصاف طبع بیعی ص ۵۵۸-۵۹۱)، - باری این ادعای مسیو بلوشه سهو واضح است و منشأ این سهو فقط اینست که در آخر این رساله مسطور است: «تمت (کذا!) الکتاب الموسوم بتاريخ جهاننگشای جوبی (کذا!) بعون الله وحسن توفیقه» و ظاهراً در نسخه منقول عنها این رساله بلا فاصله بعد از جهاننگشای نوشته شده بوده است و کاتب این نسخه که در منتهی درجه غایبی بوده است چنانکه اغلاط لاتحصای نسخه بر آن شاهد است توهم کرده است که این رساله نیز از مجلدات جهاننگشای است، چون این ادعای مسیو بلوشه باعث اشتباه بعضی شده بود اندکی در این موضوع بسط دادیم و از فراموشی معذرت میخواهیم،

(۱) رجوع کنید بصحیح - صحیح، (۲) رجوع کنید بصحیح - یز،

(۳) رجوع کنید به فهرست کتابخانه مذکوره تألیف بارن ریزن ص ۱۵۸، (Les Manus-

crits persans de l'Institut des langues orientales, décrits par le Baron Victor Rosen, St.-Petersbourg, 1886, p. 158).

ب - جهانگشای

مشتمل بر چهار مجلد :

- ۱- اشتهار جهانگشای از هان زمان تألیف
- ۲- وضع و ترتیب جهانگشای
- ۳- تاریخ تألیف جهانگشای
- ۴- نسخ جهانگشای که متن حاضر از روی آنها بطبع رسیده است،

۱ - اشتهار جهانگشای از هان زمان تألیف

بواسطه اهمیت موضوع جهانگشای یعنی تاریخ مغول و خوارزمشاهیه و اسمعیلیه و فقدان تألیفی دیگر در این مواضع در آن عصر با ملاحظه ۱۰ مزایایی که مصنف را در تألیف این کتاب فراهم بوده است چه وی خود از اعظم رجال دولت مغول بوده و سالهای دراز در طول و عرض ممالک مغول سفر نموده و غالب وقایع را خود برای العین مشاهده کرده یا بلا واسطه از ثقات قوم شنیده و آباء و اقارب وی همه از ملازمان دولت خوارزمشاهیه و مغول بوده اند و کنابخانه شایع الصیته الموت که ۱۵ تاریخ اسمعیلیه این کتاب مستخرج از آن است بفرمان هولاکو بتامامها بتصرف مصنف در آمد بود چنانکه شرح همه اینها سابقاً گذشت بدین ملاحظات کتاب جهانگشای از هان زمان تألیف شهرت عظیم یافته و قبول عامه بهرسانید و طرف وثوق خواص گردیده است اینست که غالب مؤرخین از معاصرین مؤلف یا متأخرین از او همه باسم و رسم از این کتاب نقل کرده اند و آنرا یکی از مأخذ معتبره خود محسوب داشته اند، ۲۰

از جمله عبد الله بن فضل الله الشیرازی صاحب تاریخ و صاف که در سنوات ۶۹۹-۷۲۸ تألیف شد است تمام مجلدات ثلثه جهانگشای را من اوله الی اخره تلخیص نموده و آنرا با آخر جلد چهارم از کتاب خود ملحق ساخته است و خود تاریخ و صاف بتصریح مؤلف در دیباچه آن^(۱) چنانکه گذشت^(۲) ذیل تاریخ جهانگشای است و از هانجا که تاریخ جهانگشای قطع میشود یعنی از سنه ۶۵۵ وی شروع میشود و ذیل وقایع را تا سنه ۷۲۸ منتهی میسازد، مؤلف و صاف در دیباچه کتاب خود تجمید بسیار از کتاب جهانگشای و مؤلف آن می کند و در مقام تواضع نسبت بعظاملك و کنایش گوید^(۳):

وَمَا أَنَا إِلَّا قَطْرَةٌ مِنْ سَحَابَةٍ • وَلَوْ أَنِّي صَنَعْتُ أَلْفَ كِتَابٍ

۱۰ و دیگر رشید الدین فضل الله وزیر غازان و اوجانبو تقریباً تمام مندرجات مجلدات ثلثه جهانگشای را در تاریخ کبیر خود جامع التواریخ که در حدود سنه ۷۱۰ تألیف آن بانام رسیده^(۴) گجانیده است بعضی مواضع را بطریق تلخیص و اختصار (مانند تاریخ حکام مغول در خراسان و ایران و تاریخ خوارزمشاهیه) و پاره‌ها با بسط و اشباع بیشتر (مانند تاریخ چنگیز خان از ابتدای عمر او تا شروع و سه در فتوحات بلاد غربی و مانند تاریخ اسمعیلیه و تاریخ اولاد و احفاد چنگیز خان) و برخی را تقریباً همچنان بی تصرف و بدون زیاده و نقصان (مانند تاریخ فتوحات چنگیز خان در ایران و ممالک سلطان محمد خوارزمشاه و مانند فصل صادرات افعال اوکنای قآن)،

۲۰ دیگر ابو الفرج غریغوریوس بن اهرن الطایب الماطلی المعروف بابن العبری المتوفی سنه ۶۸۵ از نصارای یعقوبیه ساکن مراغه که معاصر عظاملك بوده است در تاریخ عام مطول خود که بزبان سریانی نوشته است^(۵)

(۱) و صاف طبع پیشی ص ۶ ، (۲) ص و - ز ، (۳) و صاف ص ۶ ،

(۴) رجوع کنید بص ۵ ، (۵) این تاریخ عام سریانی (Chronicon Syriacum)

دو مرتبه در اروپا بطبع رسیده است يك مرتبه در لیبزیک (آلمان) بانضمام يك ترجمه

گوید که کتاب علاء الدین (یعنی تاریخ جهانگشای) در موضوع خود عديم النظير است و گوید هرچه در خصوص تاریخ خوارزمشاهی و اسمعیلیه و مغول در کتاب خود مندرج نموده است منقول از جهانگشای است،^(۱) و همچنین ابو النرج مذکور در کتاب دیگر خود موسوم بتاریخ مختصر الدول^(۲) که بزبان عربی است و اختصاره است بقلم خود مؤلف از تاریخ کبیر سربانی سابق الذکر فصول طوال عیناً یا ملخصاً از جهانگشای نقل و ترجمه نموده است (بدون تصریح بنقل)، و بطور اجمال آنچه معلومات در تاریخ مختصر الدول راجع بتاریخ خوارزمشاهی و مغول و اسمعیلیه تا سنه ۶۵۵ مسطور است مطلقاً منقول از جهانگشای است^(۳)،

لاتینی در سنه ۱۷۸۹ بتوسط بروئر و کیرش (Bruns et Kirsch) و مرتبه دیگر در پاریس متن سربانی فقط در سنه ۱۸۹۰، بتوسط آب بچان (Le R. P. Bedjan) از نصاری کلدانی ارومیه،

(۱) رجوع کنید بمقاله کاتریمز در «کوز مشرقیه» ص ۲۲۴ نقلاً از تاریخ کبیر سربانی مذکور طبع لیبزیک ص ۵۷۴،

(۲) تاریخ مختصر الدول لاین العبری تاریخی است عامّ بزبان عربی در تاریخ دول عالم از ابتدای خلفت الی سنه ۶۸۲ و ختم میشود بساطت ارغون بن ابان بن هولاکو و آخرین واقعه که در آن مذکور است حکایت قتل شمس الدین جوینی برادر عطا ملک است، این کتاب چنانکه در متن گفتیم تعریب و اختصاری است بقلم خود مؤلف از کتاب کبیر خود در تاریخ عالم که بزبان سربانی است و چون مؤلف معاصر مغول بوده و در مراغه در قرب جوار دربار ایشان میزیسته در خصوص تاریخ مغول بسط مخصوصی در کتاب خود داده است و کتاب وی با وجود اختصار آن از نقطه نظر تاریخ عالم عموماً و تاریخ مغول خصوصاً اهمیت بسیار دارد، تاریخ مختصر الدول ابتدا در سنه ۱۶۶۳ مسیحی در آکسفورد از بلاد انگلستان بانضمام یک ترجمه لاتینی و ثانیاً در سنه ۱۸۹۰ در بیروت در مطبعه آباء بسویجین متن عربی فقط بجلیه طبع در آمده است، (۳) در تاریخ مختصر الدول طبع بیروت فصولی که منقول از جهانگشای است عبارت

است از مواضع ذیل: - ص ۲۷۴ س ۵-ص ۲۷۵ س ۲، ص ۲۹۴ س ۲-ص ۲۹۶ س ۵، ص ۲۹۸ س ۱۸-ص ۲۹۹ س ۵، ص ۲۹۹ س ۱۶-ص ۴۰۳ س ۱۰، ص ۴۰۷ س ۷-ص ۴۱۳ س ۴، ص ۴۲۶ س ۱-ص ۴۲۷ ص ۴۲۷ س ۶-ص ۴۳۵ س ۲، ص ۴۴۸ س ۴-ص ۴۵۰ س ۱۰، ص ۴۵۱ س ۷-ص ۴۵۲ س

دیگر صفی‌الدین محمد بن علی بن محمد بن طباطبائی المعروف بابن الطائفة صاحب کتاب الفخری که در سنه ۷۰۱ تألیف شد و شرح آن سابقاً گذشت^(۱) چندین فتره با اسم و رسم از جهانگشای نقل نموده است^(۲)،

دیگر شهاب‌الدین احمد بن مجیب بن فضل الله الکاتب الدمشقی المتوفی

سنه ۷۴۹ صاحب کتاب مسالك الأَبصار فی مالک الأمصار در بیست

مجلد بزرگ که قسمت عمده آن در تاریخ و جغرافی است^(۳) و در سنه ۷۴۸

تألیف شد است^(۴) در جلد سوم از کتاب مذکور چندین فصل با اسم و رسم

از کتاب جهانگشای بعربی ترجمه نموده است از جمله فصل معنون به «ذکر

خروج چنگر خان و ابتدای انتقال دولت و مملکت ملوک جهان بدو»

۱۰ (ص ۲۵-۲۹ از جهانگشای مطبوع حاضر ج ۱ مطابق با ورق «۴۲-۴۶»

از مسالك الأَبصار ج ۲ نسخه پاریس^(۵))، و دیگر فصل معنون به «ذکر

قواعدی که چنگر خان بعد از خروج نهاد و باساها که فرمود» باختصار

(ص ۱۶-۲۵ از جهانگشای ج ۱ مطابق با ورق «۴۲-۴۶» از مسالك

الأَبصار ج ۲)، و دیگر فصل معنون به «ذکر ابناء چنگر خان» باختصار

۱۰ (ص ۲۲-۲۹ از جهانگشای ج ۱ مطابق ورق «۴۶-۴۷» از مسالك

الأَبصار ج ۲)،

و همچنین تاریخ گزیده و تاریخ بناکی و روضه الصفا و حیب السیر

و سایر تواریخ متأخره جمیعاً فصول بسیار از جهانگشای در کتب خود نقل

س ۲، ص ۴۵۶ س ۱۵-ص ۴۵۹ س ۱۷، ص ۴۶۰ س ۱۴-ص ۴۶۱ س ۶، ص ۴۶۲

س ۱۲-ص ۴۶۵ س آخر، ص ۴۷۱ س ۹-ص ۴۷۵ س آخر، و این فصل اخیر یعنی

ص ۴۷۱-۴۷۵ منقول است از ذیل خواجه نصیر الدین طوسی بر جهانگشای،

(۱) رجوع کنید بص بدح، (۲) از جمله در دیباچه کتاب در حکایت صید

(ص ۷۵ طبع در نورغ)، و دیگر در خلافت معویه (ص ۱۴۸ ایضاً)،

(۳) از جمله بیست مجلد مسالك الأَبصار در کتابخانه ملی پاریس فقط پنج مجلد متفرق

موجود است، (۴) «و فی سنة تألیفی فیها هذا الکتاب و فی سنة ثمان

نموده‌اند چه در تاریخ خوارزمشاهی و اسمعیلیه و مغول تعویب متأخرین تقریباً فقط بر جهانگشای و جامع التواریخ و وصاف بوده است لا غیر،

۲- وضع و ترتیب جهانگشای،

کتاب جهانگشای مشتمل است بر سه جلد^(۱):

۱. جلد اول بعد از دیباچه طویل مشتمل است بر فصلی در عادات و رسوم مغول قدیم و فصلی در قوانین موضوعه چنگیز خان معروف بیاسای چنگیزی، پس از آن شروع میکند بتاریخ چنگیز خان و خروج وی و فتوحات وی در ممالک اویغور، و اینجا فصلی در تاریخ اقوام اویغور و عواید و رسوم و معتقدات ایشان مندرج است در غایت اهمیت، پس از آن بطور تفصیل بحث میکند از فتوحات قشون چنگیز خان در ماوراءالنهر و ایران و قتل و نهب و تخریب آن بلاد و برانداختن مملکت خوارزمشاهیان و سایر وقایع تا وفات چنگیز خان (سنه ۶۱۵-۶۲۴) و تاریخ سلطنت اوکای قآن بن چنگیز خان (سنه ۶۲۶-۶۲۹) و حکایات جود و کرم وی باشباع تمام و دوره نیابت سلطنت توراکینا خاتون مادر کیوک خان (سنه ۶۲۹-۶۴۳)، و سلطنت کیوک خان بن اوکای قآن (سنه ۶۴۳-۶۴۴) - (۶۴۴)، سپس بنصی دو بغابت مختصر در تاریخ توشی (چوچو) و جغتای دو پسر چنگیز خان جلد اول را ختم می‌نماید،

۱۱. جلد دوم شروع میکند بدون مقدمه بتاریخ خوارزمشاهی و وقایع احوال این طبقه بخصوص سلاطین اخیر ایشان را باشباع تمام ذکر میکند

(۱) سابقاً گفتیم که بلوچه توهم کرده است که جهانگشای چهار جلد است، و بعضی توهم کرده‌اند که جهانگشای دو جلد است باین معنی که جلد اول و دوم را معاً یک جلد فرض میکند و جلد سوم را جلد دیگر، و ما بعد از این در شرح نسخه د از نسخ جهانگشای ثانیاً در این موضوع بحث خواهیم نمود،

و در ضمن سوق تاریخ ابن سلسله فصلی مفید در تاریخ ملوک کفار ترک معروف بملوک قراختای و گورخانیه که قریب نود و پنج سال^(۱) از حدود سنه ۵۱۲-۶۰۷ در ماوراء النهر و ترکستان شرقی از جیحون الی حدود کاشغر و ختن و بلاساغون سلطنت نمودند و اغلب ملوک الطوائف ترک مسلم آن نواحی معروف بملوک افراسیابیه و خانیه و ابلک خانیه و آل خاقان (برحسب اختلاف تعبیر مؤرخین) که مدت دوپست و اند سال بعد از سامانیه و قبل از مغول در ماوراء النهر و ترکستان سلطنت نمودند در تحت حمایت ایشان در آمدند و چند تن از سلاطین خوارزمشاهیه نیز باجگذار ایشان گردیدند مندرج است و این فصل نیز بغایت مهم است، و در اواخر این جلد تاریخ سرگذشت حکام و شهنگان مغول را که از عهد اوکسای قآن الی ورود هولاکو بایران (سنه ۶۲۶-۶۵۳) در ایران و مضافات حکمرانی نمودند چون چنهور و نوسال و گرگوز و امیر ارغون با شرح و بسط تمام ذکر نموده جلد ثانی را بهمین جا ختم نماید،^(۲)

جلد سوم شروع میکند بشرح وقایع ناجگذاری و جشن جلوس منکو ۱۰ قآن بن توی بن چنگیز خان (سنه ۶۴۹) و بعضی وقایع اوایل ایام سلطنت او، پس از آن تفصیل حرکت هولاکو ببلاد ایران (سنه ۶۵۳) و قلع و فتح اسمعیلیه را مشروحاً ایراد نموده سپس با بسط تمام از تاریخ ملوک اسمعیلیه الموت و شرح مذهب این طایفه و سرگذشت احوال ایشان از آغاز ظهور سخن راند جلد سوم را بذکر آخرین پادشاه این سلسله و ۲۰ انقراض ایشان بدست هولاکو ختم نماید (سنه ۶۵۵)^(۳)، و در بعضی نسخ جهانگشای در آخر جلد سوم فصلی در شرح واقعه فتح بغداد بدست

(۱) آ ورق ۸۵۵، (۲) کاترمر نوم کرده است که جهانگشای حاضر دو جلد است و جلد اول آنرا عبارت از مجموع جلد اول و دوم فرض کرده و جلد دوم را عبارت از جلد سوم، و شرح این فتره در وصف نسخه د خواهد آمد،
(۳) نسخه آ ورق ۱۷۴۵،